

Research Article

A Comparative Study of the Realm of Children's Humor in the Stories "Haza al-Tanbouri and Al-Arands" by Kamel Al-Kilani and "Dev Dig Be Sir and Noush Jun Agha Beze" by Farhad Hassanzadeh

Issa Zare Darniani^{1*}, Mohammad Moradi² Morteza Rashidi

Abstract

Humor in children's stories is appropriate to their world in such a way that the child imagines himself in an attractive atmosphere by reading and listening to the story. The authors also try to educate and educate children through a fun atmosphere, with a special literary method, and they make them think and strengthen the spirit of curiosity and questioning in them. If the superficial and lower layers of the child's humor in the stories are compared in a real space and appropriate to the life and needs between the two languages, it will determine the affinity of the cultures and enrich the humor in the same border and environment. Therefore, considering this important In this essay, by using content analysis, it has been tried to investigate the satirical realms of the children of T Haza Al-Tanbouri and Al-Arands by Kamel Al-Kilani, an Egyptian writer, and "Dive Dig Be Sar and Nosh Jon Agha Bozeh" by the Iranian writer Farhad Hassanzadeh, with the comparative method of the American school. . The findings of the research indicate that the realm of humor in these stories is: entertainment, didactic-educational and simple critical thinking with simple language. It is very attractive and pleasant for younger children.

Keywords: Realm of humor, Children's stories, Kamel Al-Kilani, Farhad Hassanzadeh

How to Cite: Zare Dorniani I, Moradi M., Rashidi M, A Comparative Study of the Realm of Children's Humor in the Stories "Haza al-Tanbouri and Al-Arands" by Kamel Al-Kilani and "Dev Dig Be Sir and Noush Jun Agha Beze" by Farhad Hassanzadeh, Journal of Comparative Literature Studies, ۲۰۲۵; ۱۹(۷۵): ۱۲۱-۱۴۲.

۱. Department of Arabic Language and Literature and Faculty, Kharazmi University, Tehran, Iran

۲. PhD Student in Arabic Language and Literature, Najafabad Branch, Azad University, Isfahan, Iran

3. Department of Arabic Language and Literature and Faculty Najafabad Branch, Azad University, Isfahan, Iran

بررسی تطبیقی قلمرو طنز کودک در داستانهای «حذاء الطنبوری و العرنس» از کامل الکیلانی و «دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه» از فرهاد حسن زاده

عیسی زارع درنیانی^{۱*}، محمد مرادی^۲، مرتضی رشیدی

چکیده

طنز در داستانهای کودکانه، متناسب با دنیای آنها است به گونه‌ای که کودک با مطالعه و شنیدن داستان، خود را در فضایی جذاب تصور می‌کند نویسنده‌ها هم سعی می‌کنند کودکان را از طریق فضای مفرح، با شیوه‌های ادبی خاص، تربیت و آموزش دهند و آنها را به اندیشیدن وادار نمایند و روحیه کنجکاوی و پرسش‌گری را در آنها تقویت کنند. اگر لایه‌های سطحی و زیرین طنز کودک در داستانها در یک فضای واقعی و متناسب با زندگی و نیازها بین دو زبان، مقایسه شود قرابت فرهنگ‌ها را مشخص می‌کند و باعث غنی شدن طنز در یک مرز و بوم می‌شود. از این رو با توجه به این مهم، در این جستار سعی شده است با بهره‌گیری از تحلیل محتوا، قلمروهای طنز کودک حذاء الطنبوری و العرنس از کامل الکیلانی، نویسنده مصری، و دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده نویسنده ایرانی، با روش تطبیقی مکتب آمریکایی، بررسی شود. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که قلمرو طنز این داستانها: سرگرم کنندگی، تعلیمی - آموزشی و تفکر ساده انتقادی با زبانی ساده است در این میان، داستانهای کامل الکیلانی برای کودکان در سنین بالاتر مناسب‌تر دیده می‌شود و در مقابل داستانهای حسن زاده به گونه‌ای خلق شده است که برای کودکان در سنین پایین‌تر، بسیار جذاب و دلنشین است.

واژگان کلیدی: قلمرو طنز، داستانهای کودک، کامل الکیلانی، فرهاد حسن زاده

۱. گروه زبان و ادبیات عربی و هیات علمی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد، اصفهان، ایران

۳. گروه زبان و ادبیات عربی و هیات علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد نجف آباد اصفهان. اصفهان. ایران.

ایمیل: isazaredorniani@khu.ac.ir

نویسنده مسئول: عیسی زارع درنیانی

مقدمه و بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های یک جامعه، نیروی انسانی آن جامعه می‌باشد. همه‌ی ملت‌ها همواره توجه ویژه‌ای به این امر دارند و بر این باورند که تربیت نیروی انسانی خلاق و مبتکر باید از دوران کودکی شروع شود. کودک باید بر اساس ویژگی و اصولی تربیت گردد تا خود را برای پذیرش نقش‌ها در آینده آماده کند. داستان به کودک کمک می‌کند که شخصیتش تا حد زیادی شکل بگیرد.

ادبیات کودک زمانی می‌تواند رسالت خود را مطلوب انجام دهد که هم جنبه‌ی سرگرمی داشته باشد و هم جنبه آموزشی، و این مهم زمانی که در قالب داستان، بیان شود بهتر و آسانتر، مفاهیم را انتقال می‌دهد. (پولادی، ۱۳۸۴: ۲۴) و به شکل‌گیری ذهنیت خلاق کودک، یاری می‌کند و با هنر طنزپردازی و لطافت بیان، کارکرد آموزشی و تربیتی دارد و کودک را شاد می‌کند و لبخند به او هدیه می‌دهد (خدابین، و دیگران، ۱۳۹۵: ۵۴؛ پدرام، ۱۳۸۳: ۱۱). بنابراین می‌توان گفت که قلمرو طنز کودک بیشتر جنبه‌ی سرگرمی و آموزشی دارد البته علاوه بر این می‌توان تفکر انتقادی را به آن اضافه نمود چون کودک با خواندن این داستان‌ها می‌تواند به صورت انتقادی، مطالبی را در ذهن خود بپروراند و با سوال‌هایی روبرو شود که بدون شک در زندگی آینده‌ی خود، موثر واقع می‌شود.

نویسندگان بسیاری در ادبیات به طنز کودک و قلمرو آن در داستانها پرداخته‌اند که می‌توان از بین نویسندگان ادبیات عربی، کامل‌الکیلانی و در ادبیات فارسی، فرهاد حسن زاده می‌توان نام برد. داستانهای متعددی در حوزه ادبیات کودک دارند. قلمرو طنز در داستانهای دو نویسنده، ضرورت انجام پژوهش است که اگر در این زمینه، مقایسه شوند ارزش پژوهش را بیشتر می‌کند و از این رو، این پژوهش، با روش تطبیقی مکتب آمریکایی با بهره‌گیری از تحلیل محتوا به مقایسه قلمرو طنز دو اثر حذاءالطنبوری و العرنس کامل‌الکیلانی، دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده می‌پردازد که با مقایسه، وجوه اشتراک و افتراق تکنیک‌های طنز را در داستانهای آنها بررسی می‌کند.

سوالهای پژوهش

-قلمرو طنز و شیوه به‌کارگیری آن در داستانهای حذاءالطنبوری و العرنس از کامل‌الکیلانی، و

دیو دیگ به سر، نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده چگونه است؟

- وجوه اشتراک و افتراق قلمرو طنز کودک در داستانهای حذاء الطنبوری و العرنس از کامل الکیلانی، و دیو دیگ به سر، نوش جون آقا بزه از فرهاد حسن زاده چیست؟

روش پژوهش

روش این پژوهش، روش تطبیقی مکتب آمریکایی است و بر خود متن، تأکید دارد نه بر اساس تأثیر و تأثر رایج در مکتب فرانسوی، این گونه که با بهره‌گیری از تحلیل محتوا، قلمرو طنز در داستانهای (حذاء الطنبوری و العرنس) از کامل الکیلانی و داستانهای (دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه) از فرهاد حسن زاده، مقایسه شده و وجوه اشتراک و افتراق داستانهای دو نویسنده با ذکر شواهد، مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

- راضیه علی احمد (۱۳۹۴). پایاننامه کارشناسی ارشد با عنوان «کارکرد طنز در داستانهای کودکانه عربی (گروه سنی ب و ج)»، نویسنده با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی، داستانهای کودکانه عربی را در حوزه مضمون و عناصر داستانی مورد بررسی قرار می‌دهد. و به این نتیجه می‌رسد که ادبیات کودک با هر تعریفی که از آن ارائه می‌شود دو هدف اصلی آموزشی و سرگرم کنندگی دارد. توجه بیش از حد به جنبه صرف آموزشی آن را از هدف دیگر دور می‌سازد از سوی دیگر، آموزش مستقیم کودک خسته کننده است و سبب بی‌علاقگی وی به مطالعه می‌شود.

- نعمت اله ایران زاده (۱۳۹۱). مقاله‌ای با عنوان «بررسی شگردهای طنز پردازی در شعر کودک و نوجوان دهه ۸۰» نویسنده با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی، خاطرنشان می‌کند که در شعر کودک و نوجوان استفاده از طنز و شگردهای خاص آن هنوز جایگاه محکمی ندارد و شاعران به این امر، توجه شایسته‌ای نشان نداده‌اند و نتیجه این می‌شود که اشعار طنز آمیز کودک و نوجوان به لحاظ مضمون و موضوع نیز چندان گسترده نیستند و از مضامین محدودی مثل بازی، شیطنت و سرگرمی، مضامین تربیتی و آموزشی خانواده و مضامین اجتماعی استفاده شده است.

- بتول زارعی جلال آبادی (۱۳۹۳). پایاننامه کارشناسی ارشد، با عنوان «شیوههای طنزپردازی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی و فرهاد حسن زاده و شهرام شفیعی». این نویسنده پس از شناسایی شیوههای طنزپردازی با استفاده از روش اسنادی و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای آثار، طنز سه نویسنده را مورد بررسی قرار داده است و تفاوت بین نویسندگان را در قالب و شیوه بیان آنها ذکر نموده است بدین گونه که فرهاد حسن زاده از قالب گزارشگری و هوشنگ

مرادی کرمانی و شهرام شفيعی از قالب داستان پهره جسته‌اند و این‌که شیوه بیان طنز در اثر هوشنگ مرادی کرمانی، تاثیرگذارتر و قوی‌تر است.

- زهرا حمزه نژاد (۱۳۹۴). پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی تطبیقی مولفه‌های ادبیات کودک در داستانهای کامل‌الکیلانی و مهدی آذر یزدی»، این پژوهش، به بررسی مؤلفه‌های ادبیات کودک در آثار داستانی دو نویسنده در گروه سنی «ج» یا روش توصیفی-تحلیلی، می‌پردازد، و یافته‌های این پژوهش، حاکی از این است که شیوه‌های بیان وقایع داستان در میان دو نویسنده، متفاوت است اما شباهت‌های داستانهای دو نویسنده، در درونمایه‌های تربیتی، اخلاقی و آموزشی است.

پژوهش‌هایی که تا کنون انجام شده به بررسی آثار کامل‌الکیلانی و یا فرهاد حسن زاده به صورت جداگانه پرداخته است اما پژوهش حاضر، به تحلیل محتوایی تکنیک‌های طنز کودک در داستانهای دو نویسنده با روش تطبیقی مکتب آمریکایی و بیان وجوه اشتراک و افتراق می‌پردازد که در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است.

مبانی پژوهش

ادبیات طنز، نوعی آثار ادبی است که اشتباهات انسان، فسادهای اجتماعی و سیاسی و یا اندیشه‌های فلسفی را به گونه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد (اصلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). طنز کودک، با توجه به ویژگی‌های روانی و رشد کودک ایجاد می‌شود و متناسب با مخاطب آن، شامل مشخصه‌هایی است. (عطاردی، ۱۴۰۱: ۱۰۰) و همچنین شامل هر نوع درونمایه‌ای است که باعث هیجان و خنده در کودکان می‌شود (رضایی، بایندر و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۲۷) از جنبه‌های طنز، قلمرو طنز است که در فضای واقعی و یا خیالی متناسب با زندگی می‌باشد سه رویکرد سرگرمی، تعلیمی - آموزشی و تفکر انتقادی را شامل می‌شود مطالعه و بررسی آثار کامل‌الکیلانی و فرهاد حسن زاده نشان می‌دهد این سه قلمرو در داستانهای مذکور دو نویسنده وجود دارد.

کامل‌الکیلانی

کامل‌الکیلانی در سال ۱۸۹۷ در قاهره مصر متولد شد. پدر وی مالک کتابخانه علوم و معارف بوده است. ایشان بیش از صد داستان نوشته است اولین داستانشان «السندباد البحری» در سال ۱۹۲۷ و آخرین آن، «نعجه الجبل» می‌باشد. قصه‌های کودکانه کامل‌الکیلانی شامل موضوعات شرقی

و غربی است. وی اولین فردی است که به زبان عربی در عصر حاضر برای کودکان داستان نوشت (عبدالله، ۲۰۰۱: ۱۸۸؛ دیاب، ۱۹۹۵: ۱۳۳). کامل‌الکیلانی از بزرگترین راویان ادبیات کودک در زبان عربی است داستانهای وی باعث غنی شدن کتابخانه‌های عربی در این زمینه شده است. وی به آسان کردن بعضی از کتابهای عربی برای نوجوانان و کودکان توجه نموده است (المقالح، ۱۹۸۶: ۱۸-۱۹). کامل‌الکیلانی، پیشگام و پدر دینی کودکان در جهان عرب، محسوب می‌شود. وی، به نگارش داستان به زبان عربی ساده و فصیح اقدام کرد، تا زبان عربی برای کودکان عرب، دوست داشتنی نمایان شود. شیوه او در داستان، ساده، روان و پر تکرار و برای کودکان به نگارش درآمده است (یزدانی، ۱۳۹۸: ۲).

خلاصه داستان حذاء الطنبوری^۱

طننبوری یک تاجر بسیار خسیس و مشهور در شهر بود وی یک کفش داشت که سالهای متمادی از آن استفاده می‌کرد و خساست او باعث شده بود که وی از خرید یک کفش دیگر امتناع کند. روزی طننبوری به حمام شهر رفت یک کفش نو در آنجا بود و گمان کرد که حمامی شهر، دلش برای وی سوخته و کفش را برای او خریده است. آن کفش را پوشید، کفش پوشیده شده برای حاکم شهر بود، حاکم شهر این موضوع را فهمید و طننبوری را جریمه کرد. طننبوری تصمیم گرفت کفش‌های خود را نابود کند بنابراین آن را به دریا انداخت صیادان آن کفش را پیدا کردند و به درب منزل وی آوردند از آنجا که طننبوری خانه نبود آن را به داخل خانه انداختند، کفش‌ها به شیشه‌های عطر و ادکلن برخورد می‌کند و در اینجا هم طننبوری ضرر فراوانی کرد. بعد از این، دوباره تصمیم گرفت که کفشها را معدوم سازد. شروع به حفر گودال کرد که کفش‌ها را به داخل آن بیندازد همسایه‌ها گمان کردند که وی قصد دزدی از خانه اشان را دارد، بنابراین سراغ حاکم شهر رفتند و از او شکایت کردند در اینجا طننبوری دوباره جریمه شد و در مرحله‌ای دیگر، کفش‌ها را بر پشت بام انداخت، روزی سگی از پشت بام می‌گذشت، کفش‌ها را دید و به دهان گرفت و در حالی که می‌رفت کفش‌ها از دهانش افتاد و بر سر یک نفر برخورد کرد و سر

۱. حذاء الطنبوری معادل فارسی آن «کفش‌های میرزا نوروز» است که نام فیلمی کمدی ایرانی به نویسندگی داریوش فرهنگ و کارگردانی محمد متوسلانی می‌باشد. داستان به این قرار است که میرزا نوروز عطاری است که کفش‌های کهنه و وصله کرده دارد و حاضر نیست آن را دور بیندازد و این امر باعث می‌شود که خانواده و مردم او را مسخره کنند تا اینکه در نهایت راضی می‌شود که کفش نو بخرد اما هر جا که کفشش را می‌اندازد دربرایش دردسر می‌شود. (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱-۵۰) با مقایسه این داستان با «حذاء الطنبوری» دقیقاً شباهت‌هایی بین دو داستان عربی و فارسی است اما اینکه داستان «کفش‌های میرزا نوروز» از «حذاء الطنبوری» تأثیر پذیرفته باشد مستندات وجود ندارد.

وی شکست، آن مرد شکایت طنابوری را کرد و باز هم جریمه شد. کار به جایی رسید که طنابوری فقیر شد و انواع لقب های نادرست را به کفش خود نسبت داد. شبی کفش ها به خواب طنابوری آمدند و از طنابوری به خاطر این که بعد از خدمات چند ساله، وی را رها کرده، گلایه کردند. طنابوری به کفش هایش قول داد که خساست خود را کنار بگذارد. در انتهای داستان طنابوری از حاکم شهر می خواهد که نامه ای بنویسد که دیگر وی با این کفش هایش نسبتی ندارد و آن نامه را به تمام بلاد و سرزمین ها ابلاغ کند. در نهایت موضوع به خوبی و خوشی تمام می شود و حاکم هم تمام اموال از دست داده طنابوری را به وی باز می گرداند.

خلاصه داستان العرنس

داستان یک خیاط است. روزی یک پیرمرد گوژپشت به درب مغازه وی آمد و خیاط هم وی را به خانه دعوت کرد هنگام خوردن شام، ناگهان یک ماهی در گلولی وی گیر افتاد و او خفه شد. خیاط و همسرش از ترس اینکه مبدا به خاطر کشتن این پیرمرد به زندان بیفتند وی را شبانه و از ترس به درب خانه طبیب شهر بردند و جنازه پیرمرد را بر دیوار خانه طبیب تکیه دادند و برگشتند طبیب جهت درمان پیرمرد آمد و چون هوا تاریک بود پایش به پیرمرد برخورد کرد و پیرمرد افتاد و طبیب گمان کرد که وی آن را کشته باشد، از ترس، آن را به پشت بام خانه تاجر برد. آن شب تاجر عروسی دعوت بود بعد از برگشتن از عروسی، دید یک نفر پشت بام خانه اش ایستاده است و فکر کرد دزدی است که می خواهد از اموال وی دزدی کند با عصایش به او زد و پیرمرد افتاد و تاجر گمان کرد که وی او را کشته است بنابراین از ترس جان خود جنازه پیرمرد را به محلی برد که هر روز صبح، شخصی برای خواندن نماز صبح به مسجد می رفت، این شخص هنگامی که برای گفتن اذان صبح به مسجد رفت با آن پیرمرد گوژپشت برخورد کرد و احساس کرد که او می خواهد وی را بکشد بنابراین بر روی جنازه می افتد و با او درگیر می شود، اندکی بعد پاسبان شب از راه می رسد و آن را می بیند که بر روی جنازه پیرمردی افتاده است که جان ندارد، و گمان می کند که مؤذن این پیرمرد را کشته است. بنابراین وی را دستگیر می کنند و نزد حاکم برده و حاکم او را قاتل پیرمرد تشخیص داد. هنگام اجرای حکم اعدام مؤذن، همه مردم جمع شدند، وقتی که ریسمان، بر گردن مؤذن انداختند یکباره از داخل جمعیت، تاجر بلند شد فریاد زد قاتل من هستم و همچنین طبیب و خیاط از بین جمعیت بلند شده و هریک فریاد می زدند من قاتل هستم. حاکم شهر یک وزیر بسیار دانا داشت، تمام موضوع و شرح حال این داستان

را می‌پرسد و متوجه می‌شود که این پیرمرد گوژپشت زنده است و مشتی بر پشت کمر پیرمرد می‌زند و ماهی از دهانش بیرون می‌آید و پیرمرد زنده می‌ماند.

فرهاد حسن‌زاده

فرهاد حسن‌زاده، فروردین ماه ۱۳۴۱ در آبادان به دنیا آمد نویسنده‌گی را از دوران نوجوانی با نگارش نمایشنامه و داستان کوتاه شروع کرد. جنگ تحمیلی و زندگی در شرایط دشوار جنگ زندگی مدتی حسن‌زاده را از نوشتن به شکل جدی بازداشت، هر چند فرهاد حسن‌زاده همواره به فعالیت‌های هنری ادامه داد و به هنرهای مکانند عکاسی و نقاشی، خطاطی، فیلمنامه نویسی و موسیقی می‌پرداخت. اما در اواخر دهه ۶۰، فرهاد حسن‌زاده با نوشتن چند داستان و شعر به شکل حرفه‌ای پا به عرصه‌ی دنیای نویسندگی کتاب برای کودکان و نوجوانان نهاد. اولین کتاب فرهاد حسن‌زاده «ماجرای روباه و زنبور» نام دارد که در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید فرهاد حسن‌زاده در سال ۱۳۷۲ به قصد برداشتن گامهای بلندتر و ارتباط موثرتر در زمینه ادبیات کودک و نوجوان از شیراز به تهران سفر کرد. آثار فرهاد حسن‌زاده بسیار متنوع هستند او برای تمام گروههای سنی کتاب نوشته است و در گونه‌های مختلف ادبی مثل رمان، داستان کوتاه، شعر، داستان تصویری، بازآفرینی متون کهن، زندگینامه و طنز دست به تالیف زد و تاکنون نزدیک به صد اثر از او به چاپ رسیده است. وی در عرصه جهانی به دریافت لوح سپاس جایزه «هانس کریستین آندرسن» در سال ۲۰۱۸ و همچنین دریافت دیپلم افتخار برای کتاب «زیبا صدایم کن» از سوی IBBY اشاره کرد فرهاد حسن‌زاده تاکنون سه بار نامزد دریافت جایزه «آستریت لیندگرن» شد که یکی از معتبرترین جایزه‌های ادبیات کودک جهان است. برخی از کتابهای وی به زبانهای انگلیسی، چینی، مالای، ترکی استانبولی و کردی ترجمه شده و برخی در حال ترجمه شدن به زبانهای عربی و دیگر زبانها است. (قاسمی پور، ۱۳۹۸: ۱)

خلاصه داستان دیو دیگ به سر

این داستان با یک بز و چهل بره و دلاور و سمندر داستان شروع می‌شود. داخل یک روستا، چوپانی زندگی می‌کرد که سمندر نام داشت، چوپان، گله را برای چرا به بیابان می‌برد، این چوپان یک بز خیلی بازیگوش و چهل بره داشت. روزی از روزها دلاور قصه ما با پدر خود «سمندر» به صحرا رفت. بز خیلی بازیگوشی می‌کرد، همین بازیگوشی داستانی به وجود آورد که تمام روستا را به هم ریخت. بزبزرگ از گله گوسفندان عقب افتاد و در مسیری که به خانه می‌آمد به چشمه

ای رسید که زنان روستا می‌خواستند دیگی که داخل آن آش پخته بودند را بشویند، بزبک سر در دیگ کرد و چون شاخهای بلندی داشت سرش توی این دیگ گیر افتاد و شبیه یک دیو شد و زنان روستا چون از دیو می‌ترسیدند، فکر کردند دیو است و پا به فرار گذاشتند. بزبک دیگ به سر شبیه به دیو شده بود که به آن دیو دیگ به سر می‌گفتند خلاصه اینکه بزبک شیطان وارد شهر شد و همه‌ی مغازه‌ها و بقالی‌ها و دکان‌ها را به هم ریخت و همه قصد کشتن او را کردند و در نهایت دلاور متوجه شد که او دیو نیست بلکه بزبک خودشان است که با صدای نی لبک، آن را به طرف خود آورد و توانست آن را نجات دهد و همه چیز به خیر و حوشی تمام شد.

خلاصه داستان نوش جون آقا بزه

داستان از این قرار است که آقا برزو با بزبک از روستا به شهر مهاجرت می‌کند و همسایه‌ای داشت که پسر او برای عید یک سبزه کاشته بود تا آن را سر سفرهی هفت سین قرار دهد. پسر بچه از حیاط خانه بیرون می‌رود و فراموش می‌کند که درب حیاط خانه را ببندد بز آقا برزو وارد حیاط می‌شود و سبزه‌ی عید این پسر بچه را می‌خورد، در ادامه، پسر بچه به خانه آقا برزو می‌رود تا مشککش را با آنها حل کند، همسر آقا برزو، خانم خوش اخلاقی بود و به جای آن سبزه، یک سبزه‌ی قشنگ‌تر به پسر بچه می‌دهد و آن پسر بچه خوشحال و خندان به سمت خانه باز می‌گردد و به خودش قول می‌دهد که دیگر فراموش نکند درب حیاط خانه را نبندد. و در راه با خودش می‌گوید این سبزه از سبزه خودمان بهتر است و نوش جونت آقا بزه، سبزه‌ای را که خوردی.

قلمرو طنز کودک در آثار کامل کیلانی و فرهاد حسن زاده

هدف اصلی طنز، نقد و اصلاح جامعه و افراد است و شوخی فقط به عنوان یک ابزار محسوب می‌شود آگاهی افراد یا جامعه به عیب‌ها و فسادها، از بین بردن رذایل اخلاقی، رشد فضیلت‌ها و به طور کلی، تزکیه و اصلاح جامعه و به تکامل رساندن آن است (باقریان، ۱۳۸۷: ۲؛ زارعی، ۱۳۹۳: ۱۲). اما آنچه برای کودکان در اولویت است خنده می‌باشد بنابراین در تولید درونمایه طنز برای کودک، خنداندن در رتبه‌ی نخست خواهد بود از این رو این درونمایه‌ها، پتانسیل‌های زیادی برای اهداف بعدی مانند آموزش مهارت‌های آموزشی، اخلاقی و تربیتی دارند (رضائی بایندر و دیگران، ۴۰۰: ۱۳۱ و همچنین از آنجا که طنز بیشتر، با انتقاد و اعتراض همراه است موضوعها در حیطه مسائلی است که ابعاد انتقادی دارند و بیان ناهنجاری‌ها و مسائل

موجود، هنگامی که با خنده تامل برانگیز، باشد نه تنها خواننده را نسبت به مسائل، ناامید نمی‌کند بلکه او را به اندیشیدن درباره چرایی آن روبرو می‌کند (قاسمی پور، ۱۳۹۲: ۱۳۰).

رویکرد سرگرمی

شوخی و سرگرمی از جمله عوامل پویایی و خنده در ادبیات برای خواننده محسوب می‌شوند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۴۱). اگر طنز بخواهد باعث جلب توجه کودک شود باید با چاشنی ذهنی، ماهیت سرگرمی و شادی داشته باشد. اگر برای بزرگسالان، طنز برای اعتراض، انتقاد و اصلاح است برای کودکان کار اصلی طنز، سرگرمی، تفریح و بازی است. بنابراین هر نوع رویکرد آموزشی - تربیتی باید مطابق با تحول شناختی کودکان باشد همانگونه که کامل‌الکیلانی در داستان حذاء الطنبوری، پیام خساست طنبوری را با حکایت دوستی و تعلق وی با کفشش را بیان می‌کند که سال‌های متمادی با او همراه است و به دلیل خساست، حاضر به تعویض آن نیست و زیانزد عام و خاص شده است طوری که ایشان را با کفشش می‌شناسند و هر کفش پاره و مندرس را به او نسبت می‌دهند همین امر و حوادثی که برای جدا شدن از کفش اتفاق می‌افتد باعث سرگرمی و خنده دار بودن داستان به ویژه برای کودکان می‌شود:

«کما رایت حذاء و انسان اصطحبا زمناً طویلاً فأصبح كلاهما ينسب إلى صاحبه و لا يُعرف إلا به، لقد اصطحب هذان البطلان - أعني : الطنبوري و جداء - سبع سنوات كاملة، لم به يفتقا - في أثنائها - يوماً واحداً، إلا في ساعات النوم.... كان الطنبوري يُحب الما حبا عظيماً ولا ينفق منه شيئاً إلا اضطر إلى ذلك أشد الاضطرار، حتى ذاع صیئة في البخل وعرف أمره كل من في بغداد ... مازال يدفعه الحرص والبخل إلى ترقيع جداله» (کامل الکیلانی ۱۳۹۸: ۶-۷)

همانطور که دیدید یک کفش و یک انسان، زمان طولانی با یکدیگر دوست بودند و هر یک از آنها به دوستش نسبت داده می‌شدو بدون آن شناخته نمی‌شد، این دو قهرمان - منظورم طنبوری کفشهایش است هفت سال کامل با هم دوست بودند، در طی آن یک روز هم از یکدیگر جدا نشدند مگر در ساعتهای خواب.... همانگونه که طنبوری، خیلی مال دوست بود و چیزی از آن را نمی‌بخشید مگر این که واقعا مجبور می‌شد تا اینکه آوازه‌اش در خساست پیچید و هر کس در بغداد بود او را می‌شناخت... همیشه طمع و خساست او را مجبور به وصله کردن کفش‌هایش کرد. همچنین کامل‌الکیلانی جهت نهادینه کردن آداب طعام و عجله نمودن در غذا خوردن در ذهن کودک، داستانگوژپشت را بیان می‌کند اینکه بی‌خیالی و شادبودنش همراه با شکل ظاهریش باعث

توجه و جذب مخاطب به ویژه کودکان می شود و خنده و سرگرمی را برای کودک دوچندان می کند آن زمان که ماهی در گلویش گیر کرده بود و در حالت خفگی، بی هوش شده بود:

« و فی ذات یوم کان زقزوق الخياط جالسا في دكانه يخط بعض الشباب، فمر به رجل أحدث أي: فی ظهره جزء خارج گسنام الجمل واسمه العرنس. وكان ذلك الأحذب (أي: الرجل الذي ارتفع عظم ظهره) مبتهجا راضيا بعيشته على فقره، فجلس قريبا من دكان زقزوق الخياط وظل يعني، فابتهج الخياط بغناؤه و طلب منه أن يصحبه إلى بيته، ليدخل السرور عليه و على زوجته العزيزة وكان العرنس يقص عليهما فيأثناء الأكل قصصا فكاهية مشوقة (أي: يشتاقا إليها من يسمعا و يأكل في شرة عجب أعني: يُقبل على الطعام ويلتهمه بكثرة يَتَعَجَّبُ منها من يراها، وكان يقذف بالسّمك في جوفه... » (کامل الکیلائی، ۱۳۹۸: ۵-۶) روزی زقزوق خیاط که لباس می دوخت در مغازه خود نشسته بود، مردی گوشت از آنجا می گذشت - گوشت کسی است که در پشتش یک شی خارجی مثل کوهان شتر وجود دارد که نامش عرنس بود، و آن مرد گوشت، (یعنی مردی که استخوان پشتش بلند شده بود)، از زندگی فقیرانه اش خوشحال و راضی بود. نزدیک مغازه زقزوق خیاط نشست و شروع به آواز خواندن کرد. خیاط از آواز او خوشش آمد و از او خواست که همراه او به خانه برود تا همسر عزیزش را خوشحال کند عرنس در حین غذا خوردن، داستانهای شگفت انگیز طنزآمیز و شادی آور را برای آنها تعریف می کرد و با حرص و ولع غذا می خورد و در حالی که حرف می زد ماهی را به دهانش می انداخت حرص و ولع، ترس را از یاد او برده بود و ماهی کوچکی در گلویش گیر کرد.... فرهاد حسن زاده هم از طریق داستانپردازی حیوانات بازیگوشی به مانند بزبک و.... برای انتقال پیام به مخاطب خود یعنی کودکان، باعث سرگرمی و خنده نمودن می شود به عنوان مثال، در داستان دیو دیگ به سر، بزبک، شیطنتهای بسیار می نمود تا اینکه با سر در دیگ نمودن و شبیه دیو شدن و فرار زنان و مغازه داران از این شکل و شمایل، خنده و سرگرمی کودکان را دو چندان کند:

«توی کوچه های روستا هرکس بزبک را می دید وحشت می کرد و مثل موش توی سوراخ قایم می شدو ...مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دیو کله گنده و دیوهای جور واجور می ترسیدند... صدایش که توی دیگ می پیچید، عجیب و ترسناک می شود، یکی از زنها که در آن نزدیکی بود، محکم پشت دستش کوبید و گفت: خدا مرگم بده دیو..... دیو کله سیاه اومده و پا گذاشت به فرار ». (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

و همچنین فرهاد حسن زاده در داستان نوش جان آقا بزه، تصویرسازی می‌کند این‌گونه که بزی وارد خانه همسایه می‌شود و غیر منتظره سبزه عید را می‌خورد و فرار می‌کند برای مخاطب که کودکان می‌باشد خنده آور می‌شود و سرگرمی ایجاد می‌کند:

«ولی نمیدانم که چطور شد که حواسم پرت شد و بعد چی شد؟ چیز شد بز همسایه مان که همیشه توی کوچه جلوی در ولو بود آمد توی حیاط ما بی تربیت نه سلامی نه علیکی، نه اجازه ای، بی سر و صدا یک راسا رفت سراغ سبزه خوشگل من که جلوی ایوان بود ... بعد بقیه اش را خودتان حدس بزنید. شما که حواستان جمع است. من خیلی ناراحت شدم، شما بودید ناراحت نمی شدید؟ دویدم دنبالش که بگیرمش اما او که خیلی تیز و بز بود، فرار کرد. من بدو، بز بدو، من بدو، بز بدو، آخرش دستم بهش نرسید...» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۵-۶) تصویرسازی شکلی و قریب به فهم برای کودک که باعث خنده و سرگرمی می‌شود در داستان

های هر دو نویسنده یافت می‌شود تفاوت در نوع جذب و سرگرمی با توجه به ذائقه فرهنگ هر کشور می‌باشد که در داستان های کامل‌الکیلانی از یک طرف سماجت، خساست و بدشانسی باعث سرگرمی کودک می‌باشد و از طرف دیگر عدم مسئولیت پذیری و گریز از دردسر اما در داستان های فرهاد حسن زاده، شیطنت های حیوان بازیگوش بزبک که دردسرهای شیرین ایجاد کرده بود باعث نشستن خنده بر لب های کودک و سرگرمی او می‌شود و هر دو سعی می‌کنند به شیوه و زبانی ساده با درنظر گرفتن ذائقه فرهنگی، پیام خود را با داستانی خنده آور برای کودک بیان کنند.

رویکرد تعلیمی - آموزشی

ادبیات تعلیمی ادبیاتی است که موضوع آن، تهذیب، تزکیه و تربیت است و هدف آن این است که انسان از لحاظ فردی و اجتماعی، نیک‌منش شود و به خصلت‌های پسندیده و مکارم اخلاقی آراسته گردد (محمدی، ۱۳۵۲: ۲۴). و همچنین رویکرد تعلیمی می‌تواند نکته‌ای اخلاقی و بهداشتی و ... باشد. اما مباحثی که می‌تواند برای آموزش به کودکان ارائه شوند بسیار زیاد است از جمله مهمترین آنها، آموزش اخلاق و تفکر (تفکر انتقادی) است و انتقال آبا بهره‌گیری از طنز، امکان دارد و نویسنده در این خصوص، سعی می‌کند مخاطب را تشویق و یا منع کند (جلالی، ۱۳۹۳: ۲۶). در جنبه تعلیمی بودن طنز کودک، اصول مقدماتی، ارتباطات اجتماعی و اخلاقی‌های پسندیده، انتقال می‌یابند همانگونه که کامل‌الکیلانی در داستان حذاء الطنبوری می‌خواهد به کودکان و خوانندگان، موضوعات اخلاقی - تربیتی متنوعی را گوشزد کند آن زمان که طنبوری

شیشه‌های طلایی را می‌خرد و قواعد و قوانین خرید و فروش را رعایت نمی‌کند و با مکر و حيله آنها را به دست می‌آورد:

«ذهب الطنبوري إلى سوق الزجاج، فاشترى طائفة كبيرة من الزجاج المذهب جاء بها تاجر من مدينة حلب و أدرك الطنبوري بذكائه حاجة التاجر الغريب إلى المال، واففقاره إلى بيعها، فانتهاز تلك الفرصة، فاشترها منه بأئخس الأثمان...» «كامل الكيلاني، ۱۳۹۸: ۱۰» طنبوری به بازار شیشه رفت تعداد زیادی شیشه‌های طلایی را که تاجری آن را از شهر حلب آورده بود خرید. طنبوری با زیرکی، به نیاز بازرگان غریبه به پول و مجبور به فروش آنها پی برد و آن فرصت را غنیمت شمرد و و آنها را با کمترین قیمت از او خرید.

زمانی که صیاد کفش‌های طنبوری را در دریا پیدا می‌کند و آنها را از دیوار به درون خانه پرتاب می‌کند و به آن شیشه‌های طلایی برخورد می‌کند و شیشه‌ها می‌شکند که اشاره دارد به ضرب المثل «باد آورده را باد می‌برد» همچنین در این داستان به کودک فهمانده می‌شود که انسان نمی‌تواند به دیگران ظلم کند و از نتیجه و جزای آن فرار کند:

«تم حل الصياد الحذاء حتى وصل إلى بيت الطنبوري ... فرأى نافذة صغيرة مفتوحة في بيت الطنبوري، فخطر للصياد يقذف بالحذاء من نافذة الدار ... حتى سقط الحذاء يثقله على الرف الذي وضع الطنبوري فوقه الزجاج المذهب فحطمه....» (كامل الكيلاني، ۱۳۹۸: ۱۱).

ماهی‌گیر کفش‌ها را برداشت تا اینکه به خانه طنبوری رسید... پنجره کوچک و بازی را در خانه طنبوری دید به ذهن ماهی‌گیر رسید که کفشها را از آن پرت کند... تا اینکه کفش سنگین روی طاقچه ای که طنبوری روی آن شیشه‌های طلایی را گذاشته بود افتاد و آن را شکست مخاطب این داستان به خوبی با مفهوم خساست، آشنا می‌شود و معنی و مفهوم ضرب المثل «آب از دستش نمی‌چکد» را می‌فهمد و نتیجه خسیس بودن را متوجه می‌شود:

«كان الطنبوري يحب المال حتا عظيما ولا ينفق منه شيئا إلا اضطر إلى ذلك أشد الاضطرار، حتى ذاع صيته في البخل وعرف أمره كل من في بغداد ... مازال يدفعه الحرص والبخل إلى ترقيع حذائه .. وقد علم الله أن ليس لي في هذا البلاء كله بد... وأراد الله - سبحانه أن يطهره به من ذنوبك.... وتكف عن حرصك على جمع المال وقفت عليها حياتك كلها...» (الكيلاني، ۱۳۹۸: ۷).

طنبوری، خیلی مال دوست بود و چیزی از آن را نمی‌بخشید مگر این که واقعا مجبور می‌شد تا

اینکه آوازه‌اش در خساست پیچید و هرکس در بغداد بود او را می‌شناخت... همیشه طمع و خساست او را مجبور به وصله کردن کفش‌هایش کرد... خدا می‌داند که در این بدبختی‌ها من

مقصر نبودم.. و خداوند پاک و منزّه خواست تا بدان وسیله تو را از گناهت پاک کند... و از حرص و طمع در جمع کردن ثروتی که همه زندگیاات را در راه جمع کردن آن صرف کردی، صرفنظر کنی...

فرهنگ بخشش، وفای به عهد، کمک و جوانمردی و ایثار را به کودک ما تعلیم و آموزش می‌دهد: «فأشفت عجب الخليفة مما سمع. وأمر له بعشرة أمثال ثروته المفقودة ... وقد وفي الطنبوري بعهده الذي أخذه على نفسه في المنام، وأصبح مثلاً نادراً للإحسان والكرم والتجدة والمروءة والإيثار» (الکيلاني، ۱۳۹۸: ۱۲). خلیفه از شنیدن آن خیلی متعجب شد و دستور داد که ده برابر ثروت از دست رفته اش را به او بدهند... طنبوری به قولی که در خواب از خودش گرفته بود وفا کرد و در نیکی، بخشش، کمک، جوانمردی و ایثار یک ضربالمثل کمیاب شد.

کامل‌الکیلانی در داستان دیگر خود به نام العرنس به کودک که مخاطب اصلی داستان است مطالب اخلاقی - تربیتی از جمله صداقت، شجاعت و جوانمردی و گفتن حق و حقیقت، ضایع نکردن حق و حقوق دیگران برای کسب راحتی و رهایی از مشکلات خود، عدالت محوری در قضاوت را آموزش می‌دهد. کودک با خواندن این داستان، مفهوم «النجاه ی الصدق» را به خوبی درک می‌کند و می‌آموزد جز راست نباید گفت:

«وما كان الجلاذ يضع الحبل في عنق التاجر ويهم بصلبه، حتى أسرع إليه الطبيب وقد أبي عليه ضميره أن يؤخذ التاجر بذنبه، فصاح في الجلاذ: حذار أن تقتل التاجر، فهو بريء، ولم يقتل هذا الرجل أحد غيري، ثم قص على القاضي قصته، فأمر بصلبه، وما كان الجلاذ يضع الحبل في عنق الطبيب، ويهم بصلبه، حتى أسرع إليه الخياط و صاح قائلاً: هذا الرجل بريء، وإنما أنا وحدي القائل. ثم قص على القاضي قصته، فأرى من الحزم أن يؤخر حكمه قليلاً وعجب القاضي من شجاعة التاجر والطبيب والخياط» (الکيلاني، ۱۳۹۸: ۹).

به محض اینکه جلاذ، طناب را در گردن تاجر گذاشت و قصد به دار کشیدن او را کرد، پزشک فوراً به طرف او شتافت و جدان او نپذیرفت که تاجر به خاطر او گرفتار شود، رو به جلاذ فریاد زد: بترس از اینکه تاجر را بکشی، او بی‌گناه است و کسی جز من این مرد را نکشته است. سپس داستانش را برای قاضی تعریف کرد و قاضی دستور به دار کشیدن او را داد و به محض اینکه جلاذ طناب را در گردن پزشک قرار داد و قصد به دار کشیدن او را داد خیاط به طرف او شتافت و فریاد زد و گفت: این مرد بی‌گناه است و من به تنهایی قاتل هستم، سپس داستانش را برای قاضی تعریف کرد و قاضی به خاطر دوراندیشی و حکمت بهتر دید که حکمش را اندکی به تأخیر بیندازد. قاضی از شجاعت بازرگان، پزشک و خیاط تعجب کرد.

حسن زاده هم در داستان نوش جان آقا بزه می‌خواهد فرهنگ دفاع از حقوق و عدالت را به کودک آموزش دهد:

«آقا برزو آمد دم در... و نگاهم کرد و گفت: چیه؟ چی کار داری؟ گفتم شما که نمی‌توانید جلوی بزتان را بگیرید چرا بز می‌گیرید؟... با گریه گفتم چطور شده؟ بزت آمده سبزه عید ما را خورده. اگر من هم بیایم سبزه عید شما را بخورم خوشتان می‌آید؟» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۸).

حسن زاده در داستان نوش جان آقا بزه مسئولیت‌پذیری هم به کودک آموزش می‌دهد:

«گفت مرد چند بار بگویم تکلیف این بز را روشن کن.» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۹).

حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، خرافه پرست نبودن، ترسو نبودن را به کودک آموزش می‌دهد:

«مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو بودند، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دیو کله گنده و دیوه‌های جورواجور می‌ترسیدند. اسم دیو که می‌آمد مثل برگ درخت می‌لرزیدند توی این روستا چوپانی زندگی می‌کرد به نام سمندر....» (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۰)

کمک به دیگران در هنگام به وجود آمدن یک مشکل، نخندیدن و شادی نکردن به دیگران در هنگام مواجهه با مشکلات و حواس پرت نبودن به کودک تعلیم و آموزش می‌دهد:

«لطفاً به داستان من نخندید، می‌خواهم یک داستان خنده دار برایتان بگویم، شاید هم خیلی خنده دار نباشد... داستان خنده دار مت ولی داستان من که خنده دار نیست اصلاً خودتان بخوانید و بگوئید هست یا نیست؟ نزدیک‌های عید بود که آن اتفاق افتاد، کدام اتفاق، ببخشید من چیزم یعنی مامانم میگه، تو حواس پرتی داری می‌گویند تو سر به هوا هستی....» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۳)

همچنین حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، به کودک ما می‌آموزد که نتیجه غفلت و بی‌توجهی چیزی جز دردسر و خرابکاری نیست و چه بسا ممکن است یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی را به همراه داشته باشد:

«بیزک از صدای نعره‌های شاگرد آهنگر بیشتر ترسید... زنگوله‌ها، نعل اسب‌ها، قیچی‌ها و هرچه بود و نبود را به هم ریخت و حسابی خرابکاری کرد» در داستان‌های دو نویسنده، رویکرد‌های آموزشی، اخلاقی و تربیتی یافت می‌شود که از اهداف

اصلی نویسندگان می‌باشد و در موضوعات هم اشتراک‌هایی وجود دارد از جمله نحوه برخورد با مشکلات، رعایت قانون و مقررات و احترام به عرف و سنت‌های جامعه با این تفاوت که در داستان

های کامل‌الکیلانی بیشتر به فضیلت های نفسانی انسانی از جمله بخشندگی، صادق بودن و اجتناب نفس انسان از فریب دادن را به کودکان آموزش می دهد اما در داستان های حسن زاده علاوه بر اشاره به برخی از فضیلت های نفسانی، بیشتر به سنت ها و احترام ها اجتماعی و حق و حقوق دیگران را به کودک، آموزش می دهد.

رویکرد تفکر انتقادی

طنز نوعی انتقاد اجتماعی است که شامل تمام پدیده‌های اجتماعی، علل و پدیده‌های واپس ماندگی از قبیل انتقاد از حکومت ستمکار، طبقات گوناگون، آداب و رسوم، عقیده‌ها، خرافات، مشکلات سیاسی، تربیتی و فسادهای اجتماعی می‌شود» (زارعی، ۱۳۹۳: ۱۳). هدف از این رویکرد، اندیشیدن کودکان، پرورش روحیه پرسش‌گری و حس کنجکاوی است (علی میرزایی، ۱۳۹۶: ۲). به مانند آنچه در داستان حذاء الطنبوری کامل‌الکیلانی مشاهده می‌کنیم طننبوری، انسان خسیسی است که با جمع کردن مال و ثروت و خرج نکردن آن در طول زندگی خود و از دست دادن آنها، در نهایت به انسانی تبدیل می‌شود که اهل بخشش شده، کودک با مطالعه این داستان با دید انتقادی به آن می‌اندیشد و در ذهن خود می‌پرسد که چرا انسان باید این‌قدر خسیس باشد و این‌که این خساست برای وی چه مشکلاتی به وجود می‌آورد و بخشنده بودن چگونه است؟

«قلما يلي الحذاء، و حان وقت الاقتراب، لم يستطيع الحذاء صبراً على ترك صاحبه، وأني إلا أن يعود إليه مرة بعد اخري ليذكره بقديم خدمته و صحبته، و صادق وده و عشرته، وكأنما آزاد الحذاء أن يجزي صاحبه - على غدره به جزاء صارماً ويلقى عليه درساً نافعاً لا ينسى على مر الأيام، كان «الطيوري» يحب المال حياً عظيماً، ولا ينفق منه شيئاً إلا إذا اضطر إلى ذلك أشد الاضطار حتى ذاع صيته في البخل، وعرف أمره كل من في «بغداد» » (الكيلاني، ۱۳۹۸: ۷). وقتی کفش کهنه شد و زمان جدایی فرا رسید کفش نتوانست که ترک کردن دوستش را تحمل کند و نپذیرفت مگر اینکه پی در پی نزد او برگردد تا خدمت و دوست قدیمی اش و همنشین صادقش را به یاد او بیاورد. گویی کفش می خواست دوستش را به خاطر پیمان شکنی نسبت به او بیرحمانه مجازات کند و درس خوبی به او بدهد که با گذشت روزها فراموش نشود. طننبوری که خیلی مال دوست بود و چیزی از آن نمی بخشید، مگر اینکه واقعا مجبور می شد. تا اینکه آوازه اش در خساست پیچید و هر کس که در بغداد بود آن را می شناخت.

کامل‌الکیلانی در داستان دیگر خود به نام العرن‌دس اشاره می‌کند به این‌که بعضی از انسانهای امروزی، با اشتباه نمودن و سعی در برطرف نکردن منطقی و درست آن، برای دیگران مشکلاتی را به وجود می‌آورند. کودک با مطالعه این داستان با دید انتقادی خود بیان می‌کند که چرا اصلاً یک انسان باید اشتباه کند؟ و اگر هم مرتکب اشتباهی شد چرا از راه درست آن اشتباه را تصحیح نمی‌کند؟ چه بسا اشتباه توسط یک نفر، افراد دیگر را ورطه نابودی و تباهی بکشد و اینکه چرا انسان نباید صادق و راستگو باشد؟

«ورای الحیاط و زوجه ما خان بالعرن‌دس، فخافاً سوء العاقبة وفکراً طویلاً فی وسیلة (أي: حيلة) يتخلصان بها من هذا المازق «أی المضیق» ثم قر رأیهما علیان یحملا جننه، إلی طیب قریب من بینهما. فلما بَلَغَا یَبْتَ الطَّیْبَ قَرُّماً بانه «أي: نقره کلاهما» فنزلت إلیهما خادة عجوز، وسالتهما، عما یریدانه» (کیلانی، ۱۳۹۸: ۷-۸).

خیاط و همسرش فکر کردند که با عرن‌دس چکار کنند، آنها از سرانجام بد می‌ترسیدند و برای فکر کردن یک راه حل خیلی فکر کردند، از این بحران رها شوند سپس تصمیم گرفتند جسدش را به نزد پزشکی که نزدیک خانه آنها بود ببرند و قتی به در خانه دکتر رسیدند هر دو نفر در زدند، خدمتگزار پیری نزد آنها آمد و از آنها پرسید چه می‌خواهند

فرهاد حسن زاده در داستان دیو دیگ به سر، به صورت انتقادی نحوه برخورد منطقی با موضوعات و مسائل و مشکلات را مطرح می‌کند و اینکه چرا ما باید اصلاً به وجود موجودی مثل دیو اعتقاد داشته باشیم؟ انسان امروزی نباید درگیر مسائل خرافاتی همچون دیو شود. باید ترس را کنار بگذارد و اینکه چرا هنگام برخورد با یک مشکل به صورت منطقی برخورد نمی‌کنیم؟

«بله در‌دسر از همین جا شروع شد. ناگهان دنیا جلوی چشم بزبک تیره و تار شد. هر کاری می‌کرد سرش از دیگ بیرون نمی‌آمد، صدا زد: مع مع اینجا چقدر تاریک است من از تاریکی خوشم نمی‌آد، یکی به من کمک کند، یکی به دادم برسد، صدای که توی دیگ می‌پیچید، عجیب و ترسناک می‌شد... مردم این روستا خیلی ساده بودند، خیلی هم ترسو بودند، تا بود و نبود از دیو شاخ به سر و دی و کله گنده و دیوه‌های جورواجور می‌ترسیدند. اسم دیو که می‌آمد مثل برگ درخت می‌لرزیدند» (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۵).

در داستان دیگر حسن زاده، نوش جان آقا بزه، این فکر انتقادی را متذکر می‌شود که انسانها با ثروت و مال اندوزی و عدم فرهنگ متناسب شهرنشینی به شهر کوچ می‌کنند. در واقع باید یک رابطه بین ثروت و فرهنگ پذیرش آن فرهنگ وجود داشته باشد، آدمها اگر یک چیز دارند باید

فرهنگ آن را نیز داشته باشند، گوسفند مخصوص روستا است نه شهر. روستا و شهر فرهنگ

خاص خود را دارند بز یک سمبل عید را از بین می برد و دختر آقا برزو که سبزه دوم را به آن پسر می دهد صلح و دوستی را برقرار می کند که خیلی از آدم بزرگ ها اهل این ماجرا نیستند. خانم آقا برزو با خوش اخلاقی با آقا احسان برخورد می کند در مقابل خود آقا برزو با بی اخلاقی و بی احترامی جواب آقا احسان را می دهد اصلاً چرا ما انسانها اخلاق مداری را رعایت نمی کنیم؟ حواسپرتی چیز خوبی نیست و اینکه حواسپرتی باعث بی نظمی و دردسر می شود اصلاً چرا انسان باید حواس پرت باشد؟

«زهره خانم گفت: این که نشد جواب آقا برزو، آخه مردم آزاری هم حدی داره این بز مایه دردسره، بیرس ده پیش بابات اینها شهر که جای حیوان داری نیست. حضرت عباسی ما بز می خواهیم چه کار؟ یاد جوانی هایت آفتادی؟ نرگس دست گذاشت رو صورتش و خندید، من هم خنده ام گرفته بود» (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۴)

تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل کیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستانهای حسن زاده است و در داستانهای کامل کیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستانهای حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل کیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستانهای حسن زاده است و در داستانهای کامل کیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستانهای حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه

برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستانهای حسن زاده است و در داستانهای کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستانهای حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی در داستان های دو نویسنده نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستانهای حسن زاده است و در داستانهای کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستانهای حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است تفکر انتقادی نمود دارد و اشتراک هر دو در این است که نحوه برخورد با مشکلات را باید انسان ها یاد بگیرند و اینکه مشکلات را نه تنها حل کنند بلکه مانع ایجاد مشکل جدیدتر شوند با این تفاوت که در داستان های کامل الکیلانی، نوع برخورد منطقی با مشکلات ضعیف تر از داستانهای حسن زاده است و در داستانهای کامل الکیلانی نوع تفکر انتقادی بیشتر برای رده های سنی بالاتر از کودکان است اما در داستانهای حسن زاده، نوع داستان و انتقاد به داستان ها بیشتر به ذائقه کودکان، نزدیک تر است.

نتیجه گیری

طنز برای کودکان به منظور سرگرمی، برای به چالش کشیدن، لذت بردن، خندیدن و یادگیری بعضی از مطالب در حیطه زندگی به کار می رود. آنچه که برای کودکان طنز محسوب می شود ممکن است برای بزرگسالان خنده آور نباشد. طنز کودک، همراه با تخیل و با واقعیت آمیخته شده است و پیوسته تخیل در طنز کودک بر واقعیت غلبه می کند و می توان برای آن قلمرو تعریف کرد. در داستانهای مورد مطالعه از دو نویسنده؛ کامل الکیلانی نویسنده عربی، و فرهاد حسن زاده نویسنده فارسی، رسالت اصلی طنز کودک که بیان قلمرو طنز است را به خوبی انجام داده اند. به نظر می رسد کامل الکیلانی از صفت جان بخشیدن به اشیاء در داستان طنز پوری استفاده کرده «کفشها در خواب با طنز پوری حرف می زدند» که این خود می تواند برای کودک لذت بخش و سرگرم کننده باشد در مقابل به نظر می رسد شیوه بیان، انتخاب کلمات، تصاویر داستانها، انتخاب حیوان در داستانهای فرهاد حسن زاده، به گونه ای است که زمینه را برای جذب هر چه بیشتر

کودک به مطالعه این کتاب فراهم می‌سازد. طبیعت کودکان به گونه‌ای است که به حیوانات علاقه‌مند هستند، حسن زاده از این امر به خوبی بهره برده است و با کمک یک حیوان «بز» در داستانهای خود، داستان طنزآمیزی خلق کرده است و کودک با خواندن این داستان به خوبی سرگرم شده و از خواندن آن لذت می‌برد در حالی که کامل‌الکیلانی از این امر غافل مانده است. در دو داستان العرندس و نوش جون آقا بزه، شروع داستان با حواس پرتی است، دو نویسنده با کمک این ویژگی، صفت داستانی طنز آمیز خلق کرده‌اند. هر دو نویسنده در ابتدای داستانهای خود گرهافکنی از قبیل: حرص و حواس پرتی در داستان «العرندس» و حواس پرتی در داستان «نوش جون آقا بزه» خسیس بودن در داستان «طنبوری» بازیگوشی در داستان «دیو دیگ به سر» را به وجود می‌آورند که در پایان هر چهار داستان این گره افکنی، مشکل حل شده و موضوع به خوبی و خوشی ختم به خیر می‌شود. کامل‌الکیلانی در داستانهای خود به خوبی توانسته مسائل اخلاقی - تربیتی را در قالب داستان طنزآمیز به تصویر بکشد و مفاهیمی همچون صداقت، خساست، را به صورت ملموس و عینی به منصف ظهور بگذارد البته حسن زاده هم در این زمی نه عملکرد موفق آمیزی داشته است. کامل‌الکیلانی در داستانهای خود بیشتر به مسائل و ویژگی ها و خصوصیات فردی و شخصی مثل خساست و صداقت می‌پردازد. در مقابل حسن زاده به صورت انتقادی در داستانهای خود به معضلات فرهنگی و اجتماعی جامعه «خرافه پرستی، عدم فرهنگ شهرنشینی» اشاره می‌کند به طور کلی می‌توان گفت که داستانهای کامل‌الکیلانی برای کودکان در سنین بالاتر و یا حتی برای نوجوانان و جوانان مناسب‌تر است و در مقابل داستانهای فرهاد حسن زاده برای کودکان در سنین پایین‌تر جذاب، دلنشین و مناسب می‌باشد.

منابع

- اصلانی، محمدرضا (۱۳۷۱) فرهنگ و اصطلاحات واژگان طنز، تهران، کاروان. المقالغ، عبدالعزیز (۱۹۸۶) الوجه الضائع دراسات فی ادب الطفل العربی، بغداد، ط ۲.
- ایران زاده، نعمت اله، موسویان، انسیه (۱۳۹۱) بررسی شگردهای طنزپردازی در شعر کودک و نوجوان دهه ۸۰ هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، جلد دوم، صص ۱۱۹-۱۴۲.
- باقریان بستان آباد، الهام (۱۳۸۷) طنز در شعر، فصلنامه ادبیات فارسی سال چهارم، شماره ۱۲، صص ۱۲۷-۱۴۴.
- پدرام، نگار (۱۳۸۳) حرفهای طنزنویسان در مورد کودکان، کتاب ماه و کودک و نوجوان، شماره ۸۶، صص ۱۰-۱۵.
- پولادی، کمال (۱۳۸۴) بنیادهای ادبیات کودک، چاپ اول، تهران، کاروان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. تسلیمی، سوسن (۱۳۸۸). «کشف های میرزا نوروز»، تهران، نشر آفتاب.

جلالی، مریم (۱۳۹۳) قلمرو طنز در داستانهای کودک با تکیه بر داستانهای دهه ۸۰ در ایران برای گروه سنی الف،
ب، ج، نشریه نقد کتاب کودک، شماره ۳، صص ۲۵۷-۲۶۴.

- چیت سازی، الهه (۱۳۸۷) تصحیح طنز، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۳۰-۱۳۱، صص ۳۲-۳۶.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۹) سازکارهای زبان شوخ طبعی، شماره ۲، فصلنامه پژوهشهای زبان و ادبیات تطبیقی، سال دوم، صص ۱۹-۴۰.
- حسام پور، سعید، دهقانیان، جواد، خاوری، صدیقه (۱۳۹۰) بررسی تکنیکهای طنز و مطایبه در آثار هوشنگ مرادی کرمانی، مجله علمی - پژوهشی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، سال دوم، شماره اول، صص ۶۱-۹۰.
- عبدالله، محمدحسن (۲۰۰۱) قصص الاطفال و مسرحهم، قاهره، دارقبا.
- حسن زاده، فرهاد (۱۳۹۲) نوش جون آقا بزه، تهران، دانش نگار.
- _____ (۱۳۸۸) دیو دیگ به سر، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- خدابین، مریم، میرحسینی، زهره، ابادری، زهرا (۱۳۹۵) طنز و شیوه های طنزپردازی در داستانهای کودک و نوجوان فرهاد حسن زاده، مجله علمی - پژوهشی، دانشگاه شیراز، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، صص ۵۳-۷۲.
- دیاب، مفتاح محمد (۱۹۹۵) مقدمه فی ثقافة و ادب اطفال، مصر الدار الدولیه، الطبعة الاول.
- رضائی بایندر، محمدرضا، احمدی، ثریا (۱۴۰۰) مبانی روانشناختی استفاده از طنز برای مخاطب کودک در برنامه ساز تلویزیون، فصلنامه علمی رسانه های دیداری و شنیداری، دوره شانزدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۱، صص ۱۴۸-۱۲۳.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۷۳) طنز چیست و طنز نویس کیست، نشریه قند پارسی، شماره ۷، صص ۱۳۹-۱۵۰.
- زارعی، بتول (۱۳۹۳) شیوه های طنزپردازی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی و فرهاد حسن زاده و شهرام شفیع، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولیعصر رفسنجان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) انواع ادبی، تهران، میترا.
- علی میرزایی، سمیرا، رضائی، حمید (۱۳۹۶). طنز در آثار منوچهر احترامی، هفتمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - بیرجند، اسفندماه، صص ۱-۸.
- عطاردی، الهه (۱۴۰۱). ویژگی و مفاهیم طنز برای مخاطب کودک در رسانه ها، فصلنامه علمی رسانه های دیداری و شنیداری، دوره شانزدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۱، صص ۹۹-۱۲۲.
- علی احمدی، راضیه (۱۳۹۴). کارکردهای طنز در داستانهای کودکان عربی «گروه سنی ب، ج» پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه زابل.
- قاسمی پور، فاطمه (۱۳۹۸). همه چیز درباره فرهاد حسن زاده، شهرستان ادب، پرونده اختصاصی ادبیات کودک و نوجوان، ۲۳ اردیبهشت، ساعت ۱۷:۲۳.
- قاسمی پور، فاطمه، (۱۳۹۲). بررسی تکنیکهای طنز در ادبیات داستانی نوجوان دهه ۸۰، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۸). انواع ادبی در اروپا و ایران، پژوهش در نقد تطبیقی و مقایسه ای، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۹۹-۱۰۰، صص ۴۲-۶۹.
- کیلانی، کامل (۱۳۹۸). حذاءالطنبوری، تهران، دولت علم.
- _____ .العرندس، تهران، دولت علم.

- محمدی، محمد (۱۳۵۲). **ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام**. تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- محمودی، بنفشه (۱۳۸۶). **طنز نیاز امروز کودکان است**، روزنامه همشهری، کد خبر ۲۵۰۶۸ دوشنبه ۴ تیرماه ساعت ۱۳:۲۶.
- یزدانی، معصومه (۱۳۸۹). **ترجمه و تحلیل برخی از مضامین داستانهای کامل کیلانی**، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تربیت معلم سبزواری چکیده .

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch . This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: زارع درنیانی عیسی، مرادی محمد، رشیدی، مرتضی، بررسی تطبیقی قلمرو طنز کودک در داستانهای «حذاء الطنبوری و العرندس» از کامل کیلانی و «دیو دیگ به سر و نوش جون آقا بزه» از فرهاد حسن زاده، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۱۴۲-۱۲۱.